

چه میشود که یک برچسب روی کارگردان می ماند؛ سیر نامعقول دشمنی با مهدویان

رقص پاروی زمین پر از مین

پس فیلمساز مستقل فقط در کلام می تواند یک برند جذاب در سینمای ایران باشد که نمونه واقعی اش را شاید بتوانیم در کسانی مثل مرحوم عباس کیارستمی یا بهرام بیضایی و نام‌هایی از این دست بدانیم. اما باز برگردیم به تألیف؛ مؤلف بودن یک ویژگی برای کارگردان به حساب می آید یا اساساً فیلمساز به سینما آمده تا تجربه کند و با آزمون و خطا دست به خلق فیلم‌هایی که دوست دارد بزند؟ اگر مؤلف بودن فضیلت است پس چرا وقتی فیلمسازی مثل مسعود کیمیایی می‌خواهد در جهان خود استوار باشد و نگاه و تیلور حسی خود نسبت به زیست و ارتباطات را در قالب درام به تصویر بکشد هر بار مخالفانی هستند که به نقد تند او بپردازند و او را متهم به کلیشه‌کنند؟

پس با همین انتقادات می‌توان به این نتیجه رسید که تکراری بودن در سینمای یک فیلمساز مؤلف گاهی اجتناب‌ناپذیر است و به وجود می‌آید. هر چند که در آن سوی دنیا و هالیوود فیلمسازی مثل مارتین اسکورسیزی وجود دارد که مؤلف است و سعی می‌کند تکراری نباشد اما هیچ دقت کردیم که تألیف او بیشتر در کارگردانی رخ می‌دهد تا محتوا؟ پس مقولهای به نام جهان بینی و داشتن یک خط فکری در آنجا گویا مصداق چندانی پیدا نمی‌کند اما می‌بینیم که همه ما معتقدیم که اسکورسیزی صاحب جهان بینی است و کنمان این امر محال است ولی باید به خاطر بسپاریم مؤلف بودن صرفاً در محتوا اتفاق نمی‌افتد. اگر این نگاه را داشته باشیم با ردیابی فرمالیستی در آثار مهدویان به یک امضای کمرنگ می‌رسیم که رفته‌رفته دارد پر رنگ می‌شود.

بگذارید حالا سؤال را کمی پیچیده‌تر کنیم آیا جهان بینی لزوماً داشتن یک تئوری سیاسی اجتماعی و حتی اخلاقی ثابت است؟ مثلاً اگر فیلمسازی در ایران چند سالی جهان بینی اصلاح‌طلبانه نسبت به جامعه‌اش و سیاست داشته و بعد به تفکری اعتدالی و یا حتی مبتنی بر اصول گرایی رسیده و یا برعکس این فرد باید مغضوب و فاقد ارزش و جهان‌فلم‌داد شود یا می‌توان با او این‌طور همراه شد که ممکن است این اتفاق با توجه به اینکه سیاست در ایران مقولهای است که افراد بر آن حاکم هستند نه جناح‌ها پس هر فرد ممکن است در پاره‌ای از موقعیت زمانی به تغییر دسته و رسته فکری‌اش دست بزند و تغییراتی در نگاهش ایجاد کند.

درباره مهدویان یک نکته را میتوان کاملاً متوجه شد و آن این است که قصد مانیفست سیاسی ندارد و بیشتر به تبعات تاریک اجتماع بر روح آدم‌ها و تعاملاتشان می‌پردازد که در این میان قطعاً نقش سیاست نقشی در سایه و رد نکردنی است. کما اینکه در «زخم کاری» هم رد سیاست و سایه‌ی سیستم موجود بود اما کانسپت اصلی نبود. ردیلت‌هایی که پس از حسرت‌ها و فقدان‌ها و تحقیرها به انسان می‌رسد، قدرت پس از ناکامی که هولناک می‌نماید، حرف اصلی

بود. چیزی که از نگاهی افسورد در «شیشلیک» هم دیدیم.

با همه این‌ها به نظر می‌رسد محمدحسین مهدویان در یک نقطه‌ای گیر کرده است که اگر

خواهد در این نقطه دست و پای بزند

به نفعش نیست و اگر هم بخواهد کاملاً خود را

بروز بدهد و نسبت به آن بی‌تفاوت باشد باز به سودش

نیست. شاید یکی از بهترین کارهایی که او در این نقطه می‌تواند انجام دهد اظهار نظر کمتر و تولید کمتر است و اجازه دهد افکارش ته‌نشین شود. همین فاصله بین تولیدات هم مخاطبان سینمای او را مشتاق‌تر می‌کند و هم از تحت سیطره تکنیسین بودن خارج می‌سازد و نقد اجرایی بودن دیگر گریانش را نمی‌گیرد.

یک فیلمساز را مطرح کنیم چرا که خود مهدویان، خود را فیلمساز ارزشی نمی‌داند اما این عنوان از یک جایی همراه او شده است و ما این پرسش را واکاوی می‌کنیم که چه می‌شود که یک فیلمساز در مقابل دو نوع مخاطب صفر و صدی قرار می‌گیرد.

اما عده‌ای معتقد هستند که مهدویان یکی به نعل می‌زند و یکی به میخ و تفکر ثابتی ندارد و هر زمان با هر طوفانی مسیر فکری‌اش به یک سمت می‌رود. یکی از سوالات مهمی که در زمینه خلق اثر پیش می‌آید این است که یک اثر تا چه اندازه باید معرف خالق آن به ما باشد. به زبانی بهتر آیا ما می‌خواهیم به هنر برای هنر قائل باشیم یا اساساً بر ایمان مهم است که جهان فکری خالق بر چه استوار است.

در گام دوم اگر تألیف را شمای وارده از جهان بینی و ساختار فکری یک صاحب اثر بدانیم لزوم به تکرار او را مؤلف می‌کند یا می‌توانیم مؤلف را صاحب جهان فکری ببینیم که ثابت است اما در فرم دچار تکرار نمی‌شود و یا در گونه‌میل به ساختار شکنی و تجربه‌گرایی دارد.

در گام بعدی یک سؤال دیگر هم پیش می‌آید مؤلف باید مستقل باشد یا می‌تواند استقلال مالی نداشته باشد اما تمام تلاشش را بکند که بدون وابستگی فکری دست به خلق بزند و در پله وابستگی مالی بماند. اگر در همین نقطه به تعریف استقلال مالی و صاحب اثر غیر وابسته برسیم در سینمای ایران به جز چند مورد نمی‌توانیم به سیاه بلندی از فیلمسازان مستقل برسیم چرا که بخش خصوصی در این مدیوم به فعالیت بزرگی در طول این سال‌ها نرسیده است و به هر حال در بخش امکانات و حتی لوکیشن و چیزهایی از این دست وابستگی کماکان به امکانات دولتی برقرار است و حتی وابستگی مجوز به نهادهای مختلف باز هم اجازه نمی‌دهد که یک فیلمساز صفر تا صد مستقل باشد.

دنیا خمایی | محمدحسین مهدویان حالا در نقطه‌ای ایستاده است که با وجود آنکه آثارش مخاطب زیادی را همراه می‌کند، یک گروهی هستند که مرتباً نگاه منفی و تقابلی با او دارند و هر چه او بسازد به نقد اثر که نه به مقابله با شخص او می‌پردازند، اما چرا این واکنش به وجود آمده است، کمی عقب‌تر بازگردیم، او چند مستند را در دل یک بستر دولتی-ارزشی ساخته و پس از آن هم در فستیوالی دولتی برای فیلم اولش غرق تشویق شده است و پس از آن هم با یک تهیه‌کننده ارزشی همکاری داشته است. درستی یا غلطی این پرسش محل بحث نیست سیری که طی می‌شود تا یک اتفاق تکراری درباره یک فیلمساز در ایران بیفتد نقطه مورد نظر در بحث است.

پس اینجا یک مسئله را درباره چرایی اینکه برخی از کارگردانان که زیر بار عنوان و اسم فیلمساز سفارشی یا حکومتی جا خوش می‌کنند می‌توانیم متوجه بشویم و آن جایزه‌ای است که جشنواره فیلم فجر به هر حال به صورت قطار شده به فیلمسازی می‌دهد که فیلمی درباره تاریخ کشور ساخته و با المان‌هایی می‌توان آن را در راستای ارزش‌ها قدم برداشته بدانیم همین تصویر برای مخاطب کافی است تا او را جوری در ذهنش ثبت کند که دو دستگی فیلمساز حکومتی و غیر مستقل پیش می‌آید و دیگر از تحت این عنوان در آمدن کار هر کسی نیست و خیلی هوشمندی می‌خواهد. اینجا این اشتباه جشنواره دولتی کشور است که در برچسب زدن به آدم‌ها قدم برمی‌دارد و شاید اگر فارغ از منفعت به یک فستیوال نگاه کند و نگاه هنری داشته باشد و سفارشی بودن را کنار بگذارد این مسائل هم کم‌کم، کم‌شود و دیگر نام‌هایی مثل ابراهیم حاتم‌کیا، محمدحسین مهدویان و... سال‌ها تحت یک برچسب نباشند.

پس این‌ها را گفتم که به این نتیجه برسیم که در نقطه اول مقصر بودن فستیوال فیلم فجر در لوگو دار کردن

